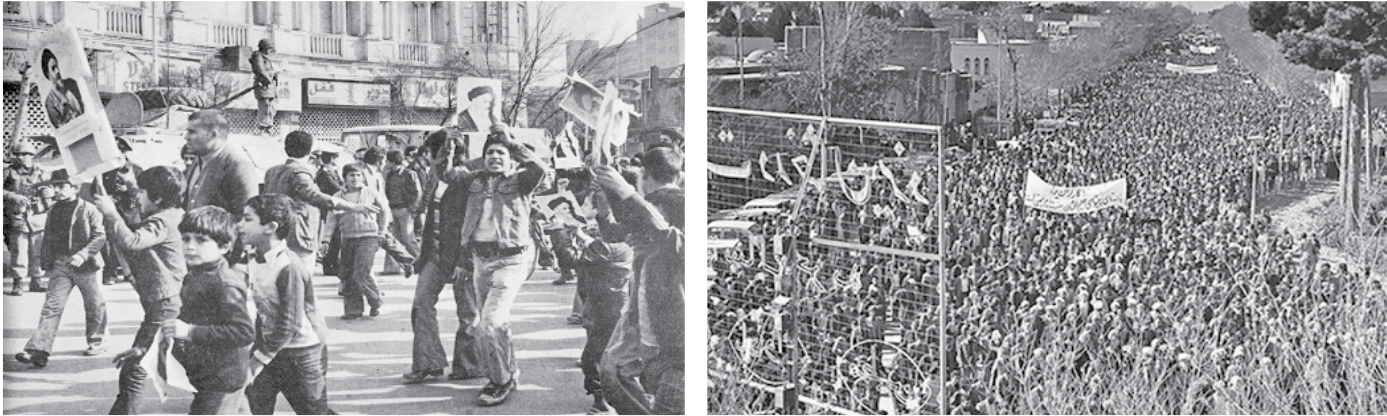


قالب تاریخی

قیام تاریخی مردم یزد به مناسبت اربعین شهدای تبریز

قیام مردم یزد در هشتم فروردین ۱۳۵۷ حلقه سوم از سلسله قیام‌های زنجیره‌ای بود که منجر به قیام سراسری در ایران بر ضد شاه و در نهایت سرنگونی رژیم پهلوی گردید.



عزل منتظری

امام خمینی در تاریخ ۶ فروردین سال ۶۸ در نامه‌ای به منتظری ضمن عزل وی، انتقادات مهمی نسبت به وی انجام می‌دهد. این نامه در زمان نگارش با اصرار جمعی از بزرگان مبنی بر حفظ آبروی منتظری منتشر نشد. امام (ره) با عدم پخش نامه ۶۸/۶۸ در رسانه‌ها و حذف موضوع سلب عدالت موافقت می‌کنند؛ اما نه به این معنا که آقای منتظری از عدالت ساقط نیست. ایشان درباره این مسأله گفته‌اند: «البته اینکه من نامه ۶۸/۶۸ را پس گرفتم، نه اینکه پشیمان شدم و نه اینکه اصرار شما مرا ادا کرد که این نامه را پس بگیرم، فقط ترسیدم که با پخش این نامه، خون مردم به جوش بیاید و بریزند و آقای منتظری را بکشند...» (از جدایی تا رویارویی، ص ۶۵)

رحلت آیت‌الله بروجردی

آیت‌الله سید حسین طباطبایی بروجردی از مراجع برجسته شیعه بود که ۱۷ سال زعیم حوزه علمیه قم و ۱۵ سال مرجعیت عام شیعیان جهان را برعهده داشت. وی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت آیت‌الله عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع وقت، به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را برعهده گرفت. پس از درگذشت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، آیت‌الله بروجردی تا زمان رحلت خود (۱۰ فروردین ۱۳۴۰) مهم‌ترین مرجع شیعیان بود.

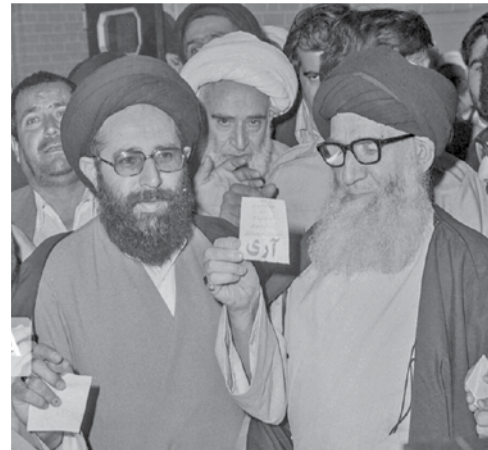


تأسیس حوزه علمیه قم

حوزه علمیه به مرکز علوم مذهبی شیعیان گفته می‌شود که از بطن تحولات سیاسی اجتماعی عصر مشروطه برآمد. این نهاد را نخستین بار به مفهوم امروزی آن، شیخ عبدالکریم حائری در سوم فروردین ۱۳۰۱ خورشیدی بنیان نهاد.

آری به جمهوری اسلامی

۱۲ فروردین ۱۳۵۸ نتایج فرآیند تغییر نظام حکومت ایران که روزهای ۱۱ و ۱۰ فروردین برگزار شد، اعلام و ۹۸٪ درصد واجدین شرایط در این همه پرسی به «جمهوری اسلامی» رأی دادند.



۲۱ فروردین ماه بیست و سومین سالگرد ترور سپهبد علی صیادشیرازی در سال ۱۳۷۸ است. همسرش در خاطره‌ای وضعیت جسمی و روحی شهید یک روز قبل از شهادت را این طور روایت کرد: «یادم هست شب قبل از شهادتش ۲۰۰ فروردین ۱۳۷۸ - در مشهد بود. آن روزها مادرش مریض بود. شب را تا صبح در بیمارستان و کنار مادر مانده بود و روز بعدش را آمده بود تهران. خیلی خسته بود با این حال مقداری به درس ریاضی بچه‌ها رسیدگی کرد. صبح روز شهادت ساعت ۶:۳۰ بامداد، با من خداحافظی کرد اما من به دلیل مشغله کاری متوجه خداحافظی‌اش نشدم و او رفته بود. هنوز دقایقی از رفتنش نگذشته بود که صدای شلیک گلوله آمد و من با این تصور که بچه‌ها در کوچه ترقه‌بازی می‌کنند توجهی به صدا نکردم اما به دنبال صدای شلیک، فریاد و گریه پسرعمه‌ی بلند شد که «مامان بیا بابا رو کشتن.» سراسیمه از خانه بیرون پریدم، علی غرق خون، پشت فرمان ماشین به همان حالت نشسته، چشم‌هایش بسته بود، مثل وقت‌هایی که از فرط خستگی، روی صندلی خوابش می‌برد.